

بازپژوهی در ضرورت حاکمیت ولی فقیه

✉ A.esmailtabar@gmail.com

✉ احمد اسماعیل تبار

استادیار گروه حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران

چکیده: ولایت فقیه مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد نظام جمهوری اسلامی است که مطابق قانون اساسی در اعمال مستقیم و غیرمستقیم قدرت سیاسی نقش بسیار مهمی دارد. از این رو بررسی جایگاه ولی فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران موضوع اساسی و مهمی است که با مسائل جهانی و ملی و مبنای قانون‌گرایی دولت‌ها مرتبط است و باید تلاش مضاعفی صورت گیرد تا شناخت ولایت فقیه همواره در همه امور در چهارچوب قانون اساسی و عادی فراموش نشود. جامعه مسلمانان همانند دیگر جوامع بشری، جامعه‌ای سیاسی است که حاکم شدن شخص بر اشخاص دیگر در فقه اسلام بنا به اعتبار شارع است که در عصر نبوت، پیامبر اسلام (ص)، در عصر امامت، اوصیاء ایشان و در عصر غیبت امام (ع)، فقیه جامع‌الشرایط را متصرف و متلبس به حکم وضعی ولایت می‌کند تا امور اجرایی و سپس تقنینی و قضایی اسلام بدون متصدی باقی نماند یا در وضعیت بدتر، شخص فاسد فاقد صلاحیت، متصدی امور اجرایی، تقنینی و قضایی جامعه مسلمانان نشود. حکم ولایت فقیه از مهم‌ترین مباحث فقهی است و ادله فقهی آن ریشه در مباحث اعتقادی شیعه دارد. فقهای شیعه به اجماع، قضاء فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت را واجب کفایی می‌دانند اما درباره ولایت قضایی، دیدگاه متعارض به حکم وضعی ولی شدن فقیه جامع‌الشرایط و عدم آن وجود دارد. ولایت و حکومت فقیه از ولایت و حاکمیت تشریحی خداوند سرچشمه می‌گیرد و نیز ولایت فقیه موجب نفوذ حاکمیت قوانین دینی - الهی است. مبنای مشروعیت مردمی حکومت و ولایت مستلزم این است که آرای مردم مسلمان سلطه را برای ولایت تشریحی الهی و قوانین دینی بپذیرد چون ولایت فقیه حکم وضعی شرعی است که از سوی مردم مسلمان پذیرفته می‌شود. در این مقاله از طریق رجوع به فتاوی فقهای بزرگ شیعه و اسناد کتابخانه‌ای موجود، سعی شده است تا حکم وضعی ولی شدن فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت مطابق ادله اجتهادی ثابت شود و سپس رابطه آن با حکم تکلیفی و وجوب تبلیغ و اجرای احکام الهی بررسی شود.

واژگان کلیدی: حکم وضعی، ولایت فقیه، حکم تکلیفی، حاکمیت، دلیل اجتهادی عقلی

استناد: اسماعیل تبار، احمد. (۱۴۰۴). بازپژوهی در ضرورت حاکمیت ولی فقیه. فصلنامه دیدگاه‌های

حقوق قضایی، ۳۰ (۱۱۱)، ۱-۲۱.

<https://doi.org/10.22034/jilvi.2025.2021528.1128>

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.



مقدمه

موضوع حکمرانی الهی بر جامعه انسانی در دوران غیبت امام(ع) خصوصاً در چند دهه اخیر، تحت عناوین مختلف و از جمله «ولایت فقیه» مورد توجه بسیاری از اندیشمندان مسلمان، به ویژه شیعیان قرار گرفته است. اثرگذاری مستقیم این بحث بر سرنوشت جوامع اسلامی از یک سو و اختلاف عمیق دانشمندان در ابعاد گوناگون بحث از سوی دیگر، سبب این امر بوده است.

ولایت فقیه از ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی است و در زمان غیبت مطابق اصل پنجم قانون اساسی، ولایت امر و امامت امت را برعهده دارد. با توجه به تبلیغات دشمنان اسلام جهت تسلط بر افکار عمومی به ویژه جوانان و دانشجویان حقوق و فقه، شناخت ولایت فقیه و جایگاه آن در نظام سیاسی کشورمان مبتنی بر فقه محمد(ص) و آل محمد(ص) است تا تصور فقهی - حقوقی آن از حکم و اراده تشریحی الهی و اراده اکثریت مردم در یک جامعه سیاسی مشخص شود.

بی تردید هر جامعه سیاسی نیاز به تدبیر و اداره دارد، تدبیری که سیاست‌های کلی را مشخص می‌کند و اداره‌ای که بر ارتکاب فعل‌ها و اجتناب از آن‌ها در ارکان مهم آموزش، تقنین، تدبیر، اقتصاد، امنیت و قضاوت تسلط و تصمیم و نظارت دارد. ولایت فقیه بالاترین مقام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در نظام سیاسی جامعه مسلمانان شیعی در عصر غیبت امام معصوم(ع) است چرا که در غیر این صورت، مستلزم پذیرش تسلط حقوقی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری شخص حقیقی یا حقوقی دیگری غیر از فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت خواهد بود.

ولایت فقیه به عنوان یکی از اصول اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران، مبنای مشروعیت سیاسی و رهبری دینی کشور را تشکیل می‌دهد. این نظریه توسط امام خمینی(ره) در دوران انقلاب اسلامی تبیین شد و در قانون اساسی ملت ایران مورد تأکید قرار گرفت. بر اساس اصل ولایت فقیه، شخص فقیه جامع‌الشرایط با تکیه بر احکام شرعی و موازین دینی، مسئولیت هدایت و مدیریت جامعه را برعهده دارد. این اصل تأثیر قابل توجهی در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران دارد و موجب ایجاد ساختارهای جدید حکومتی و اداری شده است. از جمله مزایای ولایت فقیه، ایجاد وحدت و همبستگی در جامعه و جلوگیری از انحرافات سیاسی و ابتدال‌های اجتماعی است. به علاوه، این اصل به عنوان عامل بازدارنده در برابر نفوذ قدرت‌های خارجی و تضمین‌کننده استقلال کشور نیز عمل می‌کند. ولایت فقیه با تأکید بر عدالت و اخلاق ناشی از احکام فقهی، تلاش دارد تا نظامی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی ایجاد کند که در آن حقوق شهروندان و کرامت الهی انسان مورد توجه قرار گیرد. این نظریه همواره محل بحث و بررسی در محافل علمی و دانشگاهی بوده و نظرات مختلفی پیرامون آن ارائه شده است. برخی از منتقدان به مسائل عملی و

اجرائی این اصل اشاره کرده و معتقدند که باید بازنگری‌هایی در آن صورت گیرد. با این وجود، ولایت فقیه همچنان به عنوان یکی از ارکان اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران باقی مانده و نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور دارد (حمیدی و احمدیان زاده، ۱۴۰۳: ۱۴).

بیانات مقام معظم رهبری به خوبی بیانگر اهمیت جایگاه ولایت فقیه در حاکمیت جامعه است: «عده‌ای سعی می‌کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند! این دروغ است. ولایت فقیه - طبق قانون اساسی ما نافی مسئولیت‌های ارکان مسئول کشور نیست. مسئولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور، غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای «ولایت فقیه» است؛ بنابراین ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احياناً نصیحت‌کننده است - آن طور که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می‌کردند [و] نه نقش حاکمیت اجرائی در ارکان حکومت [را] دارد؛ چون کشور مسئولیت اجرائی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید براساس مسئولیت خود، کارهای‌شان را انجام دهند و پاسخگویی مسئولیت‌های خود باشند... در این مجموعه پیچیده و درهم تنیده تلاش‌های گوناگون، نباید حرکت نظام انحراف از ارزش‌ها و هدف‌ها باشد! نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود! پاسداری و دیده‌بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است» (سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره)، ۱۳۸۳/۳/۱۴).

۱. قیومیت و حکومت خدا

شناخت وجود بی‌نهایت خداوند و اوصاف ایجابی او از قلمروی دانش فقه، خارج است اما اهل توحید در جهان معتقد به صفات ثبوتی علم، قدرت، حیات و... الهی هستند و هیچ تردیدی در آن‌ها ندارند. همین شناخت عقل از خداوند موجب می‌شود تا عقل علاوه بر خالق و قیوم بودن خداوند، او را عالم و حاکم بر جهان هستی بدانند. (سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره آل عمران، آیه ۱۸۹؛ سوره مانده، آیات ۱۷ و ۱۸؛ سوره توبه، آیه ۱۱۶) به طوری که تمام امور جهان به تدبیر او باشد و بشر نیز از درک عقلی مستثنی و خارج نیست، بلکه انسان نیز ملتزم به احکام الهی است (سوره بقره، آیه ۱۰۷؛ طباطبایی، ۱/۱۳۷۲: ۴۳۹-۴۴۱؛ سوره توبه، آیه ۱۱۶).

حکومت خداوند اراده تشریحی الهی است که بر اشیاء جهان و افعال انسان حکومت کامل دارد. همان‌طور که موجودهای بانهایت جهان با هر صورت و اندازه‌ای وابسته و متقوم به هستی بی‌نهایت الهی هستند، بر همین اساس خداوند از طریق اراده تکوینی، خلق می‌کند و هستی مخلوق همواره متقوم به قوام هستی خالق است (سوره یس، آیه ۸۲؛ سوره رعد، ۱۱) و از طریق اراده تشریحی، حکم

می‌کند و تمام اشیاء جهان و افعال انسان را محکوم حکومت خود دارد؛ (سوره مائده، آیه ۶؛ سبحانی، بی تا/۴: ۱۲۶) او جهان هستی را به اشتیاق خود، نه احتیاج خود خلق کرد در نتیجه علاوه بر آنکه قیومیت هستی بی نهایت خالق بر هستی بانهایت مخلوق، مستقر و مستمر است، حکومت خداوند متعال نیز بر پایه علم و حکمت او بر تمام اشیاء جهان و افعال انسان براساس گزاره انشایی بنیادین عقل عملی در پیروی انسان از خدا ثابت و مبرهن است.

۲. ولی در لغت و اصطلاح

ولی در لغت از ریشه وَلَى بر وزن فعیل مشترک لفظی است که در چند معنا مانند نزدیکی، دوستی، سرپرستی و تصدی‌گری به کار رفته است که حسب قرائن کلامی و شرایط مقامی، معنای ولی شناخته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵: ۸۸۵) همچنین ولایت، هم‌ردیف واژه‌هایی مانند امارت، حکومت، زعامت و ریاست می‌باشد. ولایت به معنای امارت، درباره کسی گفته می‌شود که بر قلمرویی حکمرانی کند و به منطقه‌ای که زیر پوشش حکومت اوست نیز ولایت و امارت گویند (معرفت، ۱۳۸۱: ۵۲).

مصدر ولی، ولایت به فتح واو به معنای یاری و دوستی و به کسر واو به معنای سرپرستی و تصدی‌گری است؛ بنابراین کلمه مولى در معنای دوستی بین دو طرف که یاری می‌رساند (صاحب) و یاری می‌پذیرد (برده) به کار رفته است، اما واژه ولی در طرف یاری‌رساننده و سرپرست به کار رفته است. «الله ولی الذین آمنوا» که در این آیه خداوند سرپرست مؤمنان است. (ابن منظور، ۱۴۱۴/۱۵: ۴۰۷) واژه مولى نیز به معنای دوست یاری‌رساننده درباره خداوند و مؤمنان به کار رفته است: «الله مولئکم فنعم المولى و نعم النصیر». (سوره حج، آیه ۷۸) ولی در اصطلاح فقهی به شخصی اطلاق می‌شود که مشمول حکم وضعی شده است که اموری را باید سرپرستی و مدیریت کند تا متعاقب آن، احکام تکلیفی مرتبط با آن وضعیت بر او منجز شود تا در برابر خداوند به تکلیفش عمل کند و مناسب‌ترین تصمیم را بگیرد. ولی شدن شخص به معنای مشمول حکم وضعی شدن است تا موضوع احکام تکلیفی قرار بگیرد. با ترتب حکم وضعی ولی بر شخص، او متّصف به حکم ولی می‌شود که موضوع تنجز احکام تکلیفی دیگر در تصدی‌گری و سرپرستی حسب قلمروی ولایت می‌شود و شخص ولی مکلف است علاوه بر تکالیف شخصی به تکالیف قلمروی ولایت نیز عمل کند تا بتواند در محضر خداوند به فعل‌ها و ترک فعل‌های خود پاسخ بدهد؛ بنابراین «ولا» در اصطلاح فقهی، حکم وضعی به معنای اعتباری است که حسب مورد از اراده تشریحی الهی درباره اشخاص وضع می‌شود و این حکم فقهی وضعی از ادله فقهی اجتهادی دانسته می‌شود.

ولایت در اصطلاح از معنای لغوی به کسر واو گرفته شده که به معنای تسلط داشتن اعتباری

است. (بحرالعلوم، ۳/۱۴۰۳: ۲۱۰) سلطه و تسلط به دو صورت واقعی (تکوینی) و اعتباری (تشریحی) قابل تصور است. ولایت با تسلط تکوینی واقعی به حسب وقوع واقعی به گزاره خبری دانسته می‌شود که یک طرف به جهت وقوع و تکوین، مسلط و قیوم بر طرف دیگر است اما ولایت تشریحی اعتباری بر پایه گزاره انشایی دانسته می‌شود که یک طرف نسبت به طرف دیگر تسلط و حکومت برای امر و نهی دارد، پس طرف اول، حاکم و طرف دوم، مأمور است. گزاره انشایی به دو معرفت عقلی انتزاعی و علمی اعتباری، فهمیده و دانسته می‌شود.

۳. ولایت نبی(ص) در عصر امام حاضر(ع) و غایب(ع)

ولایت در اصطلاح فقهی، حکم وضعی است که از اعتبار الهی برای شخص به‌عنوان اینکه واجد منصب و در نتیجه صالح برای تصمیم‌گیری حسب اعتبار شارع است، وضع می‌شود. انسان حسب شرایط فقهی از آن جهت که فاعل نیست مشمول حکم وضعی است و به جهت ارتکاب فعل خواه جوارحی یا جوانحی یا ترک آن، مشمول حکم تکلیفی است.

ولایت، صلاحیت انجام کار و حَجْر ممنوعیت از انجام کار است. (ابن قدامه، ۴/۱۳۸۸: ۳۴۳) در دانش فقه و اصول عقلی دین اسلام، از دیدگاه شیعه، پیامبر(ص) وصی خود را برای امور شخصی خود و سیاسی جامعه معرفی کرد و او را از طرف خداوند به‌عنوان وصی، طبق گزاره اعتباری حکم وضعی برای مسلمانان در واقعه غدیر خم منصوب کرد و در سایر مناسبت‌ها اظهار و تبلیغ کرد؛ چراکه خداوند تبلیغ چنین حکم وضعی را بر رسولش تکلیف کرد و آن را برابر با انجام رسالتش قرار داد و اراده و انتخاب الهی را نجات‌بخش دانست و هدایت مردم را در پیروی از احکام الهی تعریف کرد. (سوره مائده، آیه ۶۷) مطابق فقه شیعه در موضوع نصب ولایت حضرت علی(ع) و فرزندان معصومش(علیهم‌السلام) توسط پیامبر اسلام(ص) از طرف خداوند بزرگ مطابق با روایت‌های متواتر صادر شده از اولیای الهی، هیچ تردیدی نیست. نصب امام معصوم(ع) از سوی خداوند برای ولایت بر جامعه، مقتضای قاعده لطف به نعمت هدایت است. (علامه حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۲) ولایت تکوینی امام در محدوده راهنمایی انسان‌هاست؛ یعنی با تصرف در ضمیر و جان انسان‌ها، به هدایت، رهبری و سرپرستی آنان می‌پردازد. ولایت تشریحی امام؛ یعنی با استفاده از دستورهای دینی و شریعت، وظیفه پیشین را انجام می‌دهد. (لطیفی، ۱۳۸۷: ۹۵) ولایت امام معصوم(ع) در فقه شیعه همانند ولایت پیامبر(ص) به‌عنوان ولی امر شامل مقام‌های سه‌گانه تقنین، اجرا و قضاست اما اهل سنت به اعتبار و بیان پیامبر(ص) در خصوص غدیر خم و سایر اسناد تاریخی و روایی مبنی بر انتصاب جانشین پیامبر(ص) هیچ اعتقادی ندارند و حدیث غدیر را به محبت و دوستی معنا می‌کنند (جرجانی، ۸/۱۳۲۵: ۳۶۱).

فقیه و مجتهد به شخصی اطلاق می‌شود که دانش فقه و اصول و سایر دانش‌های مربوط را آموخته است و می‌تواند حکم شرعی را از منابع و ادله فقهی، استدلال، استنباط و کشف کند. (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۶۹۶) چنین توانایی علمی با کوشش و تلاش در جهت نیل به اجتهاد فقهی و آموختن علوم مرتبط، ممکن است اما ولی قرار گرفتن بر مسلمانان متوقف بر موضوع حکم وضعی ولی شدن از اراده تشریحی شارع است تا بر او ترتب یابد و برای ترتب حکم وضعی، موضوع آن که عبارت است از موجود بودن تمام شرایط و مفقود بودن تمام موانع است، باید فراهم شود تا شخص فقیه و مجتهد، ولی نیز بشود. ترتب حکم وضعی ولی شدن، متوقف بر موضوع حکم است اما اینکه چنین حکمی بنا به چه دلیل فقهی بر فقیه جامع‌الشرایط مترتب می‌شود و شخص فقیه، ولایت شرعی الهی پیدا می‌کند، بحثی فقهی است که بدان خواهیم پرداخت و همچنین قلمروی حکم وضعی ولی شدن فقیه جامع‌الشرایط تا چه حدودی است، باز هم بنا به دلالت ادله فقهی قلمروی ولایت فقیه معلوم می‌شود تا مراد از معنای اطلاق در توصیف ولایت فقیه روشن شود. در زمان غیبت معصوم (ع) ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی به فقها سپرده شده است. از آنجایی که شرایط تشکیل حکومت تا قبل از انقلاب اسلامی پیش نیامده بود فقها به صورت محدود و مستقل از هم هر کدام در موقعیت جغرافیایی خویش امور مؤمنین را سرپرستی می‌کردند. این روند که فقها به صورت متکثر و مستقل از یکدیگر اعمال ولایت می‌کردند به یک سنت تبدیل شد. از سوی دیگر استنباط عمومیت و اطلاق از روایات ولایت فقیه این سنت را که فقها به طور مستقل می‌توانند اعمال ولایت کنند را تقویت کرد. اما روشن است با وجود حکومت اسلامی اگر هر فقیه‌ی به طور مستقل سرپرستی جامعه را بر عهده بگیرد قطعاً جامعه دچار تفرقه و هرج و مرج می‌شود. (فتح‌الهی فر: ۱۰۸)

۴. مناصب سه‌گانه فقیه و دیدگاه فقها

در آثار فقها در طول تاریخ فقه، به وضوح تقسیم سه‌گانه مناصب فقاها، ولایت و قضاوت که امروزه در دانش حقوق آن‌ها را قوه مقننه، مجریه و قضاییه می‌نامند، مشاهده می‌شود. در آثار فقهای شیعه و سنی سراغ نداریم که فقیه‌ی صلاحیت فتوا دادن را بر عهده شخص غیر فقیه قرار بدهد و او را صالح بر حکم فقهی دادن جهت احکام وضعی اشیاء جهان و احکام تکلیفی افعال انسان بداند. منصب فقاها و تصدی و صلاحیت فتوا در انحصار شخص فقیه برای خود و مقلدانش است. در این منصب، نه تنها هیچ اختلافی بین فقهای فریقین نیست، بلکه اتفاق و اجماع است که فقیه جامع‌الشرایط صلاحیت فتوا دارد. (نجفی جواهری، ۲۱/۱۳۶۲: ۳۹۹؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹-۲۳۱) مباحث ولایت فقیه در فتوا به مبحث اجتهاد و تقلید مربوط است. منصب قضاوت نیز باز به لحاظ فقیه بودن قاضی در انحصار فقیه و دانش آموخته فقه است، نه اینکه هر دانش آموخته دیگری

بتواند منصب قضای اسلامی را تصدی کند و بنا به عمل به تکلیف خود رأی قضایی جهت فصل خصومت مدعی و مدعی علیه یا شاکی و مشتکی عنه صادر کند. (انصاری، بی تا/۳: ۵۴۵؛ منتظری، ۲/۱۴۰۹: ۱۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۴۴) مباحث ولایت فقیه در مورد عمل به وظیفه قضایی، موکول به بحث قضاست اما تصرف فقیه در اموال و اشخاص و امور اجرایی مرتبط با آن‌ها حسب شرایط مقرر در فقه، به والی‌گری و امور اجرایی مربوط است که اجرای فقه از طریق منصب ولایت فقیه در رأس امور اجرائی ممکن است. شاید عده‌ای بر این عقیده باشند که رأس قوای سه‌گانه در عصر غیبت اگر فقیه جامع‌الشرایط باشد به دین‌داری مردم لطمه می‌خورد و حتی به روایاتی نیز استناد کنند که قبل از ظهور قیام امام زمان (عج) نباید فقیه جامع‌الشرایط تدبیر قوای سه‌گانه تقنینی، اجرایی و قضایی را به عهده بگیرد. در پاسخ به این دیدگاه بیان می‌شود اگر فقیه جامع‌الشرایط را مناسب تدبیرکنندگی قوای سه‌گانه مطابق ادله اجتهادی تشخیص ندهیم و با استدلال به بدتر شدن وضع دین‌داری مردم، فقیه جامع‌الشرایط را مدبر قوای سه‌گانه ندانیم آیا نتیجه چنین تحلیلی پذیرش حاکم شدن بی‌دین‌ها بر جامعه مسلمانان به‌ویژه شیعیان نیست؟ ما در عصر غیبت، حکومت را به فقیه جامع‌الشرایط می‌سپاریم تا آنجا که ممکن و میسر است احکام خداوند، تبلیغ و اجرا شود. بی‌تردید این وضعیت از هر وضعیت دیگری که شخص غیرفقیه و ناآشنا به گزاره‌های اعتباری خبری و انشائی الهی تدبیر حکومت را به دست بگیرد، بهتر است. پس فرض ما این است که اصل ولایت فقیه در مورد فتوا (تقنین) و در مورد اجرا نظیر سرپرستی ایام و حکومت (قضاوت) با استدلال فقهی ثابت است اما قلمروی ولایت فقیه بر اموال و اشخاص و امور اجرایی جامعه مسلمانان باید از نظر احکام فقهی و دیدگاه فقهای بزرگ مطابق ادله اجتهادی تعیین شود. (انصاری، بی تا/۳: ۵۴۴؛ سبزواری، ۱/۱۴۱۳: ۳۸؛ منتظری، ۲/۱۴۰۹: ۱۰۶ و ۱۰۷)

۴-۱. دیدگاه شیخ مفید (م ۴۱۳ق)

شیخ مفید در المقننه می‌نویسد: «اما اجرای حدود، وظیفه سلطان اسلام است که از جانب خداوند گمارده شده است و آنان، همانا ائمه هدی از آل محمد (ص) و کسی است که از سوی آنان به این امر گمارده شده‌اند، از امیران، حاکمان، فرماندهان و امامان نیز این امر را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند تا در صورت امکان، مسئولیت اجرایی آن را بر عهده بگیرند... و بر آنان است که برابر معیارها و ترازهای شرعی، بین برادران خود قضاوت کنند و در صورت نبود دلیل و مدرک، بین آنان صلح و آشتی برقرار سازند و هر آنچه برای قاضیان اسلام جعل شده است، به کار بندند، زیرا ائمه (علیهم‌السلام) ولایت را به فقیهان واگذا کرده‌اند...» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۸۱۰-۸۱۲؛ پازوکی، ۱۳۸۰: ۶)

۲-۴. دیدگاه شیخ طوسی (م ۱۴۶۰ق)

اندیشه شیخ طوسی درباره جایگاه و حوزه عمل فقها در امور اجتماعی و برپایی شعائر الهی بیش از هر چیز تحت تأثیر شرایط اجتماعی و تاریخی زمانه‌ای است که وی در آن قرار دارد. این مسئله مهم در واقع همانا کیفیت حضور امام معصوم (ع) در عصر غیبت است. به همین دلیل ایشان جهت برپایی امور دینی، وجود امام عادل یا کسی که از جانب او منصوب شده است را لازم می‌داند. (شیخ طوسی، ۱/۱۳۸۲: ۱۳۲؛ شیخ طوسی، ۲/۱۴۱۷: ۶۳۳؛ داورپناه، رزمی، کاظمی، ۱۳۹۹: ۱۰۴).

۳-۴. دیدگاه فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق)

واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر و یاری بر نیکی و تقوا و فتوا و حکم کردن بین مردم براساس حق و اقامه حدود و تعزیرات و اجرای دیگر مورد‌های اجتماعی و سیاسی دین، از ضروری‌ها و بایسته‌های آن است و این امر محور بزرگ دین و مسئله مهمی است که خداوند، انبیاء را برای آن برانگیخته است. اگر این امور ترک شود، نبوت بی نتیجه ماند و دین سیر نابودی پوید و جوانمردی رو به نشیب رود و گمراهی آشکار شود، نادانی گسترش یابد و شهرها خراب و بندگان هلاک شوند... به درستی که برعهده فقیهان است به خاطر نیابتی که دارند، آن را اقامه کنند، همچنان که شیخ مفید و طوسی و علامه و شماری از علما چنین نظر داده‌اند زیرا فقها از طرف ائمه (علیهم السلام)، اجازه انجام کارها را دارند. (کاشانی، بی تا/ ۲: ۵۰)

۴-۴. دیدگاه شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ق)

کاشف الغطاء بر این عقیده است: «اگر امام (ع) حضور داشته باشد که زعامت جامعه اسلامی را به عهده می‌گیرد، وگرنه فقیه جامع شرایط به عنوان نایب عام امام (ع) باید عهده‌دار حکومت جامعه اسلامی باشد.» «النائب العام من المجتهدین الافضل الافضل.» (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸: ۲۹۰)

۵-۴. دیدگاه شیخ احمد نراقی (م ۱۲۴۵ق)

ملا احمد نراقی درباره ولایت فقیه معتقد است: «ولایت از جانب خداوند برای رسول خدا (ص) و اوصیای ایشان است که به معنای سلطنت جامع تمام امور جامعه است، به طوری که تصریح می‌کند مردم (مسلمانان) رعایا و مولی علیهم انبیاء و اوصیاء هستند. سپس زمان غیبت را مطرح می‌کند و نظر می‌دهد که مقصود ما از این بحث ولایت فقهاست؛ یعنی کسانی که در زمان غیبت، حاکمان مردم و نایبان ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند. سپس به نوزده روایت به عنوان دلیل اجتهادی بر اثبات ولایت فقیه استدلال می‌کند و بر این عقیده است که آنچه برای پیامبر (ص) و امام (ع) به لحاظ ولایت بر اشیاء و اشخاص است برای فقیه جامع شرایط نیز هست، مگر مواردی که به دلیل فقهی خارج شده باشد. همچنین بر این عقیده است که هر فعلی از افعال جامعه که لاجرم

باید مدیریت و اداره شود و حسب درک عقل و اعتبار عرف و شرع بدان دستور داده می شود اما شخص خاصی مأمور آن نشده، این افعال و امور از وظیفه فقیه است و این وظیفه ناشی از ولایت اوست که توسط خداوند متعال بر او جعل و اعتبار شده است.» (نراقی، ۱۴۰۸: ۱۸۶-۱۸۹)

۴-۶. دیدگاه شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ق)

شیخ اعظم انصاری ابتدا مناصب فقیه را به منصب فقاہت (افتاء)، حکومت (قضاوت) و ولایت (اجرا) تقسیم و سپس شخص صالح برای تصرف در اموال و اشخاص را در جامعه مسلمانان مطرح می کند و بر همین اساس با جدا کردن مباحث منصب های افتاء و حکومت (قضاوت) از منصب ولایت، به بحث اصل ولایت فقیه می پردازد. او منصب فقاہت را در بحث اجتهاد و تقلید و منصب حکومت را در بحث قضا و منصب ولایت فقیه را در بحث اولیای عقد در کتاب مکاسب مطرح و منصب ولایت را به دو وجه تقسیم می کند: اول؛ تصرف ولی به طور مستقل است، دوم؛ ولایت فقیه و اذن او شرط جواز تصرف دیگران است. بین این دو وجه، عام و خاص من وجه است. در مورد اجتماع مانند تصرف در اموال غایبین، هم فقیه، ولایت مستقل در تصرف دارد و هم تصرف دیگران منوط به اذن اوست. مورد افتراق اول مانند تصرف فقیه در زکات که مستقل است و تصرف مالک منوط به اذن فقیه نیست، مورد افتراق دوم مانند تصرف فقیه در برداشت از اموال بدهکار برای پرداخت به طلبکار از بابت تقاض که ولایت فقیه مستقل نیست اما تصرف دیگران منوط به اذن فقیه است. شیخ انصاری با استدلال به اصل عدم ولایت برای هر شخص در عصر غیبت نتیجه می گیرد که ولایت نبی (ص) و ولایت وصی نبی (ص) با دلیل اجتهادی ثابت شده است اما ولایت فقیه همانند نبی (ص) یا وصی (ص) در عصر غیبت ثابت نیست، چون اصل، عدم ولایت است و آن مقدار از ولایت که برای فقیه در عصر غیبت همانند امام (ع) ثابت است، در امور حفظ اموال قاصرین، تجهیز جنازه ها و منع از منکرات و تبلیغ واجبات و تولی اوقاف عمومی و... است که دلیل اجتهادی همانند ادله حسبه یا ادله امر به معروف و نهی از منکر بر آن دلالت دارد؛ در غیر این صورت فقیه جامع الشرایط همانند یک شخص عادی دیگر در عصر غیبت مشمول اصل عدم نفوذ ولایت است و هیچ دلیل اجتهادی بر حکم وضعی ولایت مطلق فقیه در عصر غیبت نداریم. (انصاری، بی تا/۳: ۵۹۹؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۵۴۵-۵۹۹؛ شهیدی تبریزی، بی تا/۲: ۳۲۶ به بعد)

۴-۷. دیدگاه امام خمینی (ره) (م ۱۴۰۹ق)

امام خمینی (ره) در کتاب فقه استدلالی بیع بر این عقیده است، هر صلاحیتی که برای پیامبر اسلام (ص) در عصر نبوت و برای اوصیای ایشان و امامان هدایت و سعادت در عصر امامت جهت حکومت داری و سیاست و تدبیر اجتماعی داشتن بر پایه ولایت آنان از سوی خداوند متعال

لازم است، برای فقهای جامع‌الشرایط نیز مقرر شده است زیرا والی بودن شخص غیر از عالم به احکام فقهی بودن و در اصطلاح فقیه بودن است و نیاز است چنین معنای اعتباری از سوی اراده‌ای، خواه خداوند یا غیرخداوند اعتبار شود تا شخص والی مجاز به تصرف در امور سیاست‌گذاری و اجرای دقیق و نظارت و بازرسی درست باشد چون در فقه اسلام چنانچه شخص، ولایت بر انجام کاری را نداشته باشد مجاز به تصرف و عمل جوارحی و جوانحی در آن نیست، بلکه اصل بر ممنوع و محجور بودن و عدم ولایت شخص در تصرف‌های جوارحی و جوانحی است، مگر اینکه بنا به دلیل فقهی اجتهادی، ولی شدن شخص با اصالت یا نیابت ثابت شود تا موضوعی برای تنجّز حکم تکلیفی جواز تصرف باشد تا هرگونه تصرف شخص به لحاظ ولی بودنش حلال و مجاز شود.

(موسوی خمینی، ۲/۱۴۱۰: ۴۶۷)

۴-۸. دیدگاه آیت‌الله خویی (م ۱۴۱۰ق)

آیت‌الله خویی جایگاه وضعی فقیه جامع‌الشرایط را برای تقنین و افتاء و حکومت و قضا ترسیم کرده و به منصب و جایگاه ولایت اجرایی فقیه جامع‌الشرایط پرداخته است تا والی بودن فقیه را در تصرف بر اشخاص و اموال اثبات یا ردّ کند، سپس به بررسی ادله اجتهادی می‌پردازد تا برای فقیه جامع‌الشرایط، ابتدا اصل ولایت فقیه را ثابت و سپس قلمروی آن را تعیین کند. ایشان ولایت فقیه را در عصر غیبت به معنای صلاحیت جهت تصرف مجاز در اموال و اشخاص همانند امام معصوم (ع) در عصر امامت نمی‌پذیرد و بر همین اساس ساختار سیاسی توسط فقیه جامع‌الشرایط را از جهت شرعی، که در رأس تصمیم‌گیری جامعه سیاسی قرار بگیرد، مردود می‌داند، چون چنین حکم وضعی برای فقیه جامع‌الشرایط اعتبار شرعی نشده است اما به لحاظ تبلیغ دین، فقیه، تکلیف دارد و بر مردم هم واجب است که از فقیه در تبلیغ دین پیروی کنند اما ولایت فقیه مستقل که تصرفات غیر فقیه منوط به اجازه فقیه باشد نیز به طور مطلق ثابت نیست، بلکه به طور مقید در بعضی موارد ثابت است؛ بنابراین آیت‌الله خویی قائل به ولایت مطلق فقیه از دیدگاه اعتبار شرع در منصب والی‌گری و اجرایی نیست و فقیه جامع‌الشرایط در قبال جامعه سیاسی شیعیان، مکلف به اقدامی نیست و در نتیجه مسئولیتی در قبال فعل‌ها و ترک فعل‌های مرتبط به سیاست و تدبیر جامعه سیاسی شیعیان ندارد.

(خونی، بی تا/۱: ۲۲۶-۲۲۴)

۴-۹. دیدگاه آیت‌الله سیستانی

ولایت در آنچه به اصطلاح فقها امور حسبیه خوانده می‌شود، برای هر فقیهی که جامع‌الشرایط تقلید باشد، ثابت است و اما در مورد امور عامه که نظم جامعه اسلامی بر آن‌ها متوقف است، هم در شخص فقیه و هم در شرایط به کار بستن ولایت امور دیگری معتبر است؛ از جمله مقبول بودن

نزد عامه مؤمنان. (سایت آیت الله سیستانی در پاسخ به استفتانات)

آیت الله سیستانی در بحث قاعده لاضرر و بررسی مستند آن قاعده که حدیث «لاضرر ولاضرار فی الاسلام» است، نظر استدلالی خود را درباره ولایت عامه فقهایی که تصدی امور عامه جامعه را بر عهده دارند، چنین بیان می‌کند: «دستور پیامبر (ص) در جریان قلع درخت سمره از باب ولایت بر مال و نفس مسلمانان نبود، بلکه یک حکم ولایی به لحاظ داشتن ولایت بر امور عامه مردم بود زیرا درخت سمره در ملک انصاری سبب اضرار و اختلال در نظم عمومی جامعه محسوب می‌شد و پیامبر (ص) به عنوان اداره‌کننده جامعه حق صدور چنین دستوری را داشت؛ بنابراین چنین ولایتی برای حفظ نظام برای فقیهی نیز که تصدی امور عامه را بر عهده دارد، ثابت خواهد بود.» (سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۰۵-۲۰۴)

۵. اذن ولی فقیه و مدیریت کنونی دستگاه قضا

دستگاه قضائی به دلیل حساسیت و نقش بنیادی‌اش و نیز خصیصهٔ مکتبی‌اش و به منظور تحقق بخشیدن به عدالت اسلامی و پاسداری از حقوق مردم، لزوماً باید با معیارها و احکام اسلامی منطبق باشد. قانون اساسی نیز در اصل یکصد و پنجاه و ششم خود، قوه قضائیه را (... مستقل و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت) معرفی کرده است. اگرچه قضاوت قهراً طبق احکام الهی و توسط قضات واجد شرایط اسلامی صورت خواهد گرفت ولی به دلیل اهمیت و حساسیت بنیادی قضا در اسلام و دقت در مکتبی بودن نظام قضائی کشور و پیشگیری از انحرافات کلی در سیستم قضائی اسلامی، نظارت ولی فقیه در این امور اجتناب ناپذیر است (عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۱/۳۴۷) و این نظارت با نصب رئیس قوه قضائیه (مطابق اصل یکصد و پنجاه و هفتم و نیز بند ششم اصل یکصد و دهم) و عفو و تخفیف مجازات محکومین (بند یازده اصل یکصد و ششم) از سوی رهبری تحقق می‌یابد. البته این نظارت به معنای دخالت در کار قضات عادل و نقض استقلال آن‌ها نبوده و صرفاً برای حفظ نظم و هماهنگی و وحدت مدیریت جامعه و پیشگیری از انحرافات و مراعات دقیق ضوابط اسلامی است.

اعمال قوه قضائیه مطابق اصل شصت و یکم قانون اساسی (به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی پردازد). دادگاه‌ها برای انجام این وظایف باید به نحوی از سوی ولی فقیه و حاکم اسلامی مأذون باشند تا احکام آن‌ها نافذ و مشروع گردد. در اصل یکصد و پنجاه و ششم نیز در شمار وظایف قوه قضائیه، مواردی وجود دارد که اعمال و انجام آن‌ها احتیاج به تنفیذ مقام ولایت و از نظر برخی از فقها حتی تصدی آن‌ها احتیاج به نصب از سوی امام معصوم (ع) دارد

تا مشروع تلقی شود.

«حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم در امور حسبیه» که در بند یکم وظایف قوه قضائیه آمده است، شرعاً در اختیار فقیه حاکم بوده و متصدیان آن‌ها باید به نوعی اجازه اعمال این حاکمیت را از فقیه حاکم بگیرند تا احکام‌شان مشروع و نافذ باشد. همین طور «کشف جرم و تعقیب، مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام» موضوع بند چهارم وظایف قوه قضائیه در اصل یکصد و پنجاه و ششم، دقیقاً احتیاج به نظارت و تنفیذ ولی فقیه دارد و این امور اصالتاً از شئون و اختیارات ولی فقیه است. براساس اصول یکصد و پنجاه و هفتم و یکصد و دهم قانون اساسی تعیین و انتصاب رئیس قوه قضائیه از جمله وظایف و اختیارات مقام رهبری است که از این طریق، رهبری نظارت خود را بر دستگاه قضائی اعمال نموده و با تفویض قسمتی از اختیارات خود به رئیس قوه مشروعیات کل دستگاه قضایی را تأمین می‌کند. رئیس قوه قضائیه که بدین ترتیب از سوی رهبری مآذون شده است، دارای وظایف و اختیاراتی است که بسیار مهم بوده و به طور غیرمستقیم به رهبری بازگشت می‌دارد. طبق اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه می‌تواند لوایح قضایی تهیه و برای تصویب به مجلس شورای اسلامی بفرستد، همین طور عزل و نصب و سایر کارهای اداری قضات را می‌تواند انجام دهد که همه این مدیریت‌ها با اذن ولی فقیه بنا به نصب رئیس قوه قضائیه انجام می‌شود.

۶. ادله اعتباری روایی و برداشت فقها

روایاتی درباره ولایت فقیه به جهت تقنین، اجرا و قضا برای فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت از بیان امام معصوم (ع) در حکومت مروانیان و عباسیان وجود دارد که به ترتیب عصر امامت ائمه هدی (علیهم‌السلام) بیان خواهد شد اما برداشت فقهای عظام از این روایات به دو گروه موافقان و مخالفان ولایت فقیه تقسیم می‌شود. موافقان بر این عقیده‌اند که فقیه جامع الشرایط مطابق روایات، علاوه بر اینکه بر صغار، مجانین و املاک بلا مالک ولایت دارد، بر تمام جامعه و نفوس مسلمین و تمام اموال بلا صاحب نیز ولایت دارد. مخالفان، اصل ولایت فقیه را می‌پذیرند اما قلمروی آن را به تصدی بر صغار، مجانین و اموال بلا مالک محدود می‌کنند و گستره چنین ولایتی را بر کل جامعه نمی‌پذیرند. روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) و برداشت فقهای عظام را حسب اسناد و استدلال آن‌ها در تاریخ امامت امامان بررسی می‌کنیم.

رسول خدا (ص) فرمود: «دانشمندان فقه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند امین پیغمبر هستند. عرض شد: یا رسول الله (ص)! معنای ورودشان در دنیا چیست؟ حضرت فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند نسبت به دین تان از ایشان بر حذر باشید.» (کلینی، ۱/۱۴۰۷: ۴۶)

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «رسول الله (ص) فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا (ص)! جانشینانت چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.» (حر عاملی، بی‌تا/۱۸: باب ۸ از ابواب صفات قاضی، ح ۵۰)

از حضرت سیدالشهداء (ع) در خطبه‌ای که در منا خواندند، نقل شده که در ضمن آن آمده است: «همانا مجاری امور و احکام در دست عالمان به [احکام] خدا و امینان بر حلال و حرام است.» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۳۸)

عمر بن حنظله گوید: «از امام صادق (ع) پرسیدم: دو تن از دوستان ما (شیعیان) در دین یا میراث اختلاف داشتند، نزد سلطان یا قاضی رفتند و از آنان خواستند که بین آن دو حکم کنند، آیا این کار رواست؟ حضرت فرمود: هرکس داوری از آن‌ها بخواهد، چه حق باشد و چه باطل، در حقیقت از طاغوت دادخواهی کرده و هرچه را به حکم آنان باز ستاند، حرام است، هرچند حق وی باشد. پرسیدم: پس چه باید بکنند؟ حضرت فرمود: باید بنگرند که از شما چه کسی حدیث ما را روایت کرده، حلال و حرام ما را شناخته است، پس رضا دهد و خشنود شود به داوری او، که من نیز او را حاکم بر شما قرار دادم...» (کلینی، ۱/۱۴۰۷: ۶۷)

کلینی در کتاب کافی از علی بن ابی حمزه نقل کرده که گفت: «شنیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) که فرمود: هرگاه مؤمنی بمیرد، فرشته‌ها و جایگاهایی از زمین که بر آن‌ها عبادت خدا می‌کرده و درهای آسمان که اعمالش از آن‌ها بالا می‌رفته بر او گریه می‌کنند و رخنه‌ای در اسلام به وجود می‌آید که هیچ چیزی آن را پر نمی‌کند؛ چراکه فقیهان مؤمن، دژها و سنگرهای اسلام هستند، مانند دژ و سنگر اطراف شهر.» (کلینی، ۱/۱۴۰۷: ۳۸)

شیخ صدوق روایت می‌کند: «اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای ولی عصر (ع) می‌نویسد و از گرفتاری‌هایی که برایش رخ داده، می‌پرسد. حضرت در جواب می‌فرماید: اما در پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم...» (شیخ صدوق، بی‌تا/۲: ۴۸۳، توقیع ۴)

شیخ انصاری می‌فرماید: «این احادیث بر ولایت فقیه دلالت ندارند، بلکه انصاف این است که احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه فقها وظیفه دارند احکام خدا و احادیث را برای مردم بیان کنند.» شیخ انصاری در ادامه، نقد دیگری بر این ادله وارد می‌کند که اگر ما فرض کنیم روایات بر عموم دلالت می‌کنند باید آن‌ها را بر وظایف معهود و متعارف فقها حمل کرد که همان رساندن و تبلیغ احکام الهی است. در غیر این صورت تخصیص اکثر لازم می‌آید زیرا فقیه در اموال و انقاس مردم سلطنت

ندارد، مگر در موارد اندک؛ بنابراین اقامه دلیل بر وجوب اطاعت از فقیه مانند امام معصوم(ع)، مگر جایی که با دلیل استثناء شده باشد بسیار سخت خواهد بود. (انصاری، بی تا/۳: ۵۵۳)

درباره برداشت از روایات، امام خمینی(ره) می‌فرماید: «توهم شده است که مراد از علماء، ائمه معصومین(علیهم‌السلام) هستند، در صورتی که تعبیر از ائمه به روایات احادیث معمول نیست، بلکه آنان منبع علم الهی هستند و مناسب نیست ایشان را روایات احادیث بنامیم.» (موسوی خمینی، ۲/۱۴۱۰: ۴۶۹)

امام خمینی(ره) در تحلیل روایاتی چون «مجارى الأمور و الأحكام على أيدي العلماء بالله» و «خلفائي» «أو ورثة الأنبياء» معتقد است: «مقتضای خلافت و وراثت این است که هر آنچه برای پیامبر(ص) ثابت است برای فقیه هم ثابت است، مگر دلیلی اقامه شود و موردی را خارج نماید. مثلاً زمانی که پیامبر(ص) می‌فرماید: «علي خليفتي» یعنی هر آنچه برای پیامبر(ص) در امور اجرایی ثابت است برای حضرت علی(ع) هم ثابت خواهد بود و نیز مقتضای خلافت و وراثت فقها از جانب پیامبر(ص) این است که این وظایف منحصر در آنان است و غیر فقها چنین وظیفه‌ای ندارند و لازمه انحصار این است که آنان همه شئون ولایت را دارا هستند، البته مثلاً در تصرف در اموال صغار ادله خاصی وارد شده است که این وظیفه بر عهده عدول مؤمنان موکول شده است.» (موسوی خمینی، ۲/۱۴۱۰: ۵۱۳)

آیت‌الله خویی: «مراد از علماء در روایت، ائمه(علیهم‌السلام) و اوصیای آنان است چون آنان عالم به معنای حقیقی هستند و دلالت این اخبار بر اینکه ائمه(علیهم‌السلام) در تصرف بر اموال و انفس مردم وارث پیامبر(ص) هستند و این مقام بر فقیه ثابت نمی‌شود، پس بهترین دلیل حاکم، قول معصوم(ع) است که فرمود: «ما علماء هستیم و شیعیان مان متعلم هستند.» آری ممکن است ادعا شود که هر جا در روایات از علماء یاد شده، مراد از آن، ائمه(علیهم‌السلام) است، مگر قرینه‌ای برخلاف وجود داشته باشد، مانند روایتی که در آن از فرق علمای این ائمه(امت) و علمای یهود و غیره سؤال شده در جایی که قرینه اقامه شده بر اینکه منظور آن است که علماء، همان شیعیان و فقها هستند. ظاهرترین روایت از همه موارد [ذکر شده از] مراد ائمه از علماء، قول معصوم(ع) است: «مجارى الامور...» به طوری که علمای بالله غیر از ائمه نیستند بلکه غیر آنان علمای به حلال و حرام از طرق ظاهری هستند و حتی در صورت پذیرش شمول علمای بالله بر فقیه، باز هم آن روایت دلالت بر مدعی نمی‌کند، زیرا مراد از آن بودن جریان امر به دست عالم است.» (موسوی خویی، ۵/۱۳۷۷: ۴۳)

آیت‌الله خویی درباره روایت «العلماء ورثة الانبياء» می‌فرماید: «به‌درستی که علماء، ورثة انبياء هستند و انبياء، دینار و درهم به ارث نمی‌گذارند، و لکن حدیثی از احادیث‌شان به ارث می‌گذارند.

ولایت در امور قابل انتقال وجود دارد و صفاتی مثل شجاعت، سخاوت، عدالت و دیگر اوصاف غریزی و نفسانی را شامل نمی‌شود و همچنین ولایت یک امر جعلی از سوی ائمه (علیهم السلام) است و قابل وراثت و انتقال نیست، پس نمی‌توان از این روایات، ولایت فقیه را اثبات کرد.» (موسوی خوئی، ۵/۱۳۷۷: ۴۲)

و همچنین قول امام عصر (عج) که فرمود: «آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم.» دلالت بر مدعی ندارد زیرا آنچه از حجیت ظاهر می‌شود، حجیت در احکام است؛ در حالی که در ولایت در تصرف، هیچ معنایی از حجیت نیست، پس به هیچ وجه ملازمه‌ای بین حجیت و ولایت نیست. (خوئی، ۵/۱۳۷۷: ۴۵)

۷. حکومت و حاکم در آثار فقها

در متون و آثار فقها، حکم وضعی ولایت برای شخص حاکم فتوا داده شده است. شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ هجری قمری) در کتاب المبسوط (شیخ طوسی، ۴/۱۳۸۷: ۵۳) می‌نویسد: «حاکم در کنار وصی که به جهت بیماری یا پیری تغییر وضعیت بدهد امین اضافه می‌کند.»

محقق حلی (متوفی ۶۷۶ هجری قمری) می‌نویسد: «ولایت در مال طفل و مجنون برای پدر و جد پدری است، چنانچه آنها در قید حیات نباشند برای حاکم است، همان‌طور که ولایت در اموال سفیه و مفلس برای حاکم است.» (محقق حلی، ۲/۱۴۰۹: ۲۶۷)

شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ هجری قمری) درباره شخص حاکم، ضمن تأیید دیدگاه صاحب شرائع می‌نویسد: «ولایت حاکم را بر مفلس بدون هیچ‌گونه مخالفتی از فقهای شیعه ثابت می‌دانم.» (نجفی جواهری، ۲۶/۱۳۶۲: ۱۰۴) همچنین برای غیر سفها، ولایت حاکم را ثابت می‌داند. این‌گونه تعابیر فقهی از حکومت و حاکم در متون فقهای بزرگ از شیخ طوسی تا صاحب جواهر و عصر حاضر چه دلالتی بر معنای مرادشان دارد؟

صاحب جواهر می‌نویسد: «اصل و عموم ولایت فقیه نزد ما حسب ادله اعتباری لفظی فقهی از روایات مانند توقیع شریف و سایر روایات ثابت است و کسانی که در این مسئله وسوسه و تشکیک می‌کنند، طعم فقه را نچشیده و گزاره‌های اعتباری اهل سیاست و رموز آنها را نفهمیده‌اند. حاکم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) به معنای شخصی است که نظم امور شیعیان را در عصر غیبت اداره می‌کند و چنین شخصی باید متصف به حکم وضعی ولایت باشد و حتی از کتاب مراسم ابویعلی سلار (متوفی ۴۴۸ هجری قمری) نقل می‌کند: «اهل بیت (علیهم السلام) ولایت‌شان بر شیعیان را به فقها تفویض کردند اما بقیه امور حکومتی را که فقها نباید اقدام کنند، مانند جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام، به دلیل توجه به شرط فقهی قدرت است که به‌طور معمول، اهل بیت (علیهم السلام)

مانند امام صادق(ع) نداشتند و فقها نیز در عصر غیبت، قدرت ندارند و این به معنای فقدان ولایت نیست.» (نجفی جواهری، ۱۳۶۲/۲۱: ۳۹۷)

۸. کشف دلیل عقلی از ولایت فقیه در عصر غیبت

در اینکه شخص اول امت اسلام (جامعه سیاسی مسلمانان) صاحب صلاحیت مهمی برای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و سپس اجرا و نظارت و بازرسی برای انجام افعال جوارحی و جوانحی است، تردیدی از جهت شرع و عرف مسلمین و متشرعین نیست؛ لکن شرع در عصر نبوت آن را برای شخص نبی(ص) و در عصر امامت برای شخص امام(ع) جعل کرد اما پرسش این است که همین مقام ولایت جامعه سیاسی مسلمانان در عصر غیبت امام(ع) برای چه شخصی جعل شرعی شده یا جعل نشده و خداوند هیچ توجهی به مقام شخص اول جامعه سیاسی مسلمانان در عصر غیبت امام(ع) نداشته است؟

دانستیم همه فقهای شیعه و سنی درباره ولایت و صلاحیت افتاء و قضا برای فقیه هیچ تردیدی ندارند اما بعضی از فقها به طور محدود، ولایت بر اشخاص و اشیاء فاقد ولی را در عصر غیبت امام(ع) برای فقیه جامع الشرایط قائل هستند، به طوری که آن اشخاص و اموال بی سرپرست در جامعه مسلمانان تلف نشوند. حکم وضعی ولی شدن برای فقیه جامع الشرایط حسب دلالت ادله اعتباری سنت رسول خدا(ص) موضوع حکم تکلیفی و جوب تصدی‌گری او در امور اشخاص و اموال بی سرپرست می‌شود. حال این پرسش مطرح است که چنین حکم وضعی فقهی حسب ادله اجتهادی اعتباری که بر ولایت فقیه جامع الشرایط در این امور فردی دلالت دارد، چگونه شارع نسبت به امور اجتماعی جامعه مسلمانان و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری درباره آن هیچ اهمیتی ندارد و در عصر غیبت هیچ شخص مسلمانانی واجد صلاحیتی را برای تدبیر امور جامعه مسلمانان جعل و نصب نکرده است؟ و چنانچه پاسخ مثبت باشد غیر از فقیه جامع الشرایط، چه شخصی واجد صلاحیت سلطه و تدبیر بر آحاد جامعه مسلمانان از دیدگاه شارع در عصر غیبت است؟ آیا انتساب پرداختن شارع به امور شخصی اشخاص و اموال بی سرپرست و پرداختن شارع به امور اجتماعی جامعه مسلمانان حسب کشف عقلی، دقیق و حساب شده است؟ آیا نسبت به خدای متعال رواست که از ادله اجتهادی فقهی چنین استنباط و استکشاف کنیم که شارع برای فعل‌ها و ترک فعل‌ها، اداره کردن احوال صغار و مجانین ولایت را برای فقیه جامع الشرایط وضع و جعل کرده است اما برای فعل‌ها و ترک فعل‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و امور اجرایی جامعه مسلمانان هیچ ولایتی را برای فقیه جامع الشرایط اعتبار نکرده است و آن سرپرستی و تولیت مهم و جامع را برای امت و اشخاص مسلمین به هر شیوه حقوقی و فقهی دیگر رها کرده تا هر اراده که آن را به بار نشاند همان شخص و

همان اراده، مراد و مطلوب شارع باشد؟ آیا چنین نسبتی را می‌توان به شارع داد؟

اینکه شارع دین اسلام براساس شناخت اهمیت مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی فعل‌ها و ترک فعل‌ها را بعد از احکام وضعی مشمول احکام تکلیفی قرار می‌دهد، بر همه فقها ثابت و مبرهن است که احکام وضعی اشیاء جهان هستی جهت موضوع احکام تکلیفی افعال انسان مکلف وضع و جعل شده است. چنانچه حکم وضعی یا تکلیفی از سوی شارع اعتبار شده باشد، عقل براساس درک اهمیت تولیت‌ها در حکم وضعی و فعل‌ها و ترک فعل‌ها در حکم تکلیفی، چنین انتزاع می‌کند و می‌فهمد که وقتی شارع برای یک فعل با مفسده اندک نهی دارد، بی‌تردید برای مفسده بزرگ و بزرگ‌تر در همان قالب و سیاق فعل فاسد نیز نهی دارد و معرفت سایر نهی‌ها را به درک و سپس کشف عقل واگذار می‌کند که عقل، کشف از اراده تشریعی شارع و حکم وضعی و تکلیفی می‌کند. آیا عقل نظری چنین اولیوی را با خواندن ادله اجتهادی فقهی از مذاق شارع کشف نمی‌کند و تشخیص نمی‌دهد؟ آیا ممکن است در عصر غیبت امام(ع) برای شخص مطیع، مطاعی را قرار نداده باشد و همانند عصر نبوت و امامت در عصر غیبت، چنین رابطه و مقامی را در جامعه سیاسی مسلمانان وضع و نصب نکرده باشد؟

عده‌ای در پاسخ به پرسش‌های پیشین بر این عقیده‌اند که اصل ولایت فقیه در عصر غیبت ثابت است اما قلمروی آن تنها در حد تصدی‌گری صغار و مجانین و عجایز و اموال بدون مالک و امثال این‌هاست و هرگز دلیلی بر بیش از آن حتی از طریق قیاس اولویت و کشف عقل نظری نداریم تا فقیه مکلف شود بنا به فقه اهل بیت(علیهم‌السلام)، معرفت، تربیت، سیاست، امنیت، مدیریت و قضاوت جامعه مسلمین را سامان بدهد؛ چرا که ولایت بر موارد حداقلی، ولایت بر حداکثر را موجب نمی‌شود؛ بنابراین دلیلی عقلی که کاشف از ولایت فقیه بر امور حداکثر جامعه مانند مجلس و دولت و قضای کل کشور باشد، نداریم و بدین شکل ولایت مطلق فقیه ثابت نمی‌شود، مگر در موارد حداقل که ادله اعتباری روایی بر آن‌ها وجود دارد. در پاسخ به این اشکال می‌گوییم چگونه ممکن است شارع به اوضاع صغار و مجانین و اموال بلا مالک اهتمام داشته باشد ولی به اموال عمومی و روند جامعه مسلمین؛ به ویژه شیعیان در عصر غیبت، اهتمام نداشته باشد و مطابق عصر نبوت و عصر امامت در عصر غیبت، حکم وضعی ولایت را برای فقیه جامع‌الشرایط در غیاب پیامبر(ص) و امام(ع) قرار نداده باشد؟ (نراقی، ۱/۱۴۰۸: ۵۲۹-۵۲۰؛ کاشف الغطاء، ۱/۱۳۸۸: ۲۰۷؛ نجفی جواهری، ۲/۱۳۶۲: ۳۹۵ و ۳۹۶؛ منتظری، ۱/۱۴۰۹: ۴۷ و ۴۸؛ موسوی خمینی، ۲/۱۴۱۰: ۶۳۸-۶۴۲)

اثبات عقلی ولایت فقیه در عصر غیبت به معنای کشف عقل است که اعتبار غیر مذکور یا حکم بیان‌نشده شارع را کشف می‌کند و این استدلال عقل با رجوع به روایات تصدی‌گری فقیه در امور حقوق عمومی و خصوصی قابل استنباط و استکشاف است.

بی تردید بدون تشکیل حکومت اذن داشتن ولی فقیه جامع الشرایط کاربردی نخواهد داشت زیرا حاکم هر حکومتی اجازه تصرف و مداخله به فقیه جامع الشرایط نمی‌دهد و تبلیغ و توسعه احکام دین در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان زمانی در حد مطلوب ممکن است و پیش می‌رود که فقیه جامع الشرایط، حاکم جامعه سیاسی مسلمانان باشد.

نتیجه

قانون اساسی کشورمان براساس پذیرش نظریه فقهی ولایت فقیه و امامت مستمر از انبیاء به اوصیاء و از آن‌ها به فقهاء جامع الشرایط، زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایط را پذیرفته و اجرا کرده است تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد. بی تردید نظم و تصدی‌گری احوال صغار و مجانین، مورد اهتمام شارع در وضع حکم وضعی ولایت فقیه جامع الشرایط بر آنان است و همین امر موجب می‌شود تا نظم کل جامعه مسلمانان در امور تقنینی، اجرایی و قضایی آنان مستدعی حکم وضعی ولایت فقیه جامع الشرایط بر قوای سه‌گانه باشد یا اینکه از دیدگاه فقه اسلام، حکم وضعی ولی شدن، فقیه را در عصر غیبت نپذیرد و در عمل، حاکم شدن هر شخص غیر فقیه را لاجرم برای تدبیر جامعه سیاسی مسلمانان با هر سببی مخالفت نکند.

ولایت فقیه از ارکان عمده نظام جمهوری اسلامی است و در زمان غیبت مطابق اصل پنجم قانون اساسی، ولایت امر و امامت امت را برعهده دارد. این اصل حقوقی برگردان قانونی مبانی اعتقادی نظام است که در مقدمه و نیز اصول کلی قانون اساسی بر آن‌ها تأکید شده است. جهت تحقق ولایت امر و به منظور حضور و نظارت فعال رهبری بر کلیه ارکان نظام، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران را (زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت) قرار داده است تا با نظارت عالی رهبری بر قوای سه‌گانه، پشتوانه اسلامی نظام و مشروعیت الهی رژیم سیاسی تأمین گردد؛ بنابراین وظیفه شرعی ولی امر در هدایت مجموعه نظام، کاملاً روشن است.

ولایت به معنای ولی و متصدی شدن شخص فقیه جامع الشرایط حکم وضعی است که موضوع حکم تکلیفی جهت تعقل و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در تدبیر و اداره جامعه مسلمانان است اما مأموریت او در انجام فعل‌ها یا ترک آن‌ها برای انجام یا ترک تصمیمی است که در نهایت از سوی پروردگار منان اراده شده و توسط پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) ایشان برای مردم تبلیغ و بیان شده است. تفاوت ولایت و مأموریت در ایجاد تصمیم فقیه جهت اجرای امور و انجام تصمیم الهی جهت فعل‌ها یا ترک فعل‌هاست. تکلیف به امور حسبه غیر از ولی شدن در تصمیم‌گیری در جامعه سیاسی شیعیان است. مدیریت حوادث و واقعه یا پیدا کردن مقام جامع اجرایی و تقنینی و قضایی در جامعه سیاسی شیعیان به لحاظ فقه شیعه، متوقف بر وضع ولایت شخص واجد شرایط

است؛ چه از جهت دلالت فحوی و قیاس اولویت به کشف عقلی یا دلالت روایت‌ها دربارهٔ مقام قضا و تصدی‌گری امور شیعیان در فقیه جامع‌الشرایط متعین و متیقن است. لازمهٔ واگذاری گزارهٔ اعتباری حکم وضعی، ولی شدن بر جامعهٔ سیاسی شیعیان به عرف یا به شخص یا گروهی به معنای واگذاری اعتبار حکم وضعی به آن‌ها منهای استناد به ارادهٔ الهی است که هیچ فقهی چنین اعتباری را به‌عنوان حکم فقهی نمی‌پذیرد.

همان‌طوری که اصل حکم وضعی ولایت فقیه بنابه ادلهٔ فقهی اجتهادی ثابت می‌شود، قلمروی آن نیز تا آن‌جا که نظم جامعهٔ سیاسی شیعیان به آن وابسته باشد گسترده است و برای هیچ مقام دیگری جایز نیست که به‌عنوان شخص بالاتر از فقیه جامع‌الشرایط برای جامعهٔ سیاسی شیعیان تصمیم بگیرد و برای گروه‌های اجتماعی و آحاد افراد جامعه، سیاست‌های کلی جامعهٔ سیاسی را تعیین کند تا امور آموزشی، تقنینی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی و قضایی براساس آن سیاست‌های کلی، اعتبار و برنامه‌ریزی و زمان‌بندی شوند.

قلمروی ولایت فقیه در قالب حکم وضعی فقهی برای فقیه جامع‌الشرایط توسط ادلهٔ اجتهادی فقهی دیگر تعیین می‌شود و قلمروی ولایت فقیه مطابق ادلهٔ فقهی و تراجم احکام در مقام انجام تکلیف تعیین خواهد شد. بحث قلمروی حکم وضعی ولایت فقیه، متأخر از اصل وضع حکم ولایت فقیه است ولی فقیه جامع‌الشرایط همانند امام معصوم (ع) در عصر امامت و همانند پیامبر اسلام (ص) در عصر نبوت بر تمام امور جامعهٔ سیاسی مسلمین که موجب تبلیغ و پیشرفت و اعتلای احکام اسلام می‌شود تسلط شرعی دارد و هیچ شخص یا مقام دیگری مطابق ادلهٔ اجتهادی فقهی، واجد شرایط تصدی‌گری به جای فقیه جامع‌الشرایط نیست. آرای مردم و انتخاب آن‌ها، قدرت تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را در جامعهٔ سیاسی به فقیه جامع‌الشرایط می‌دهد تا با فراهم بودن آن، ابتدا، موضوع حکم وضعی ولایت تمام شود و سپس حکم وضعی ولی شدن، موضوع حکم تکلیفی و جوب عمل به وظیفه در طراحی سیاست‌های کلی نظام و تصمیم‌گیری‌های مهم و بنیادین برپایهٔ فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) دربارهٔ شخص فقیه جامع‌الشرایط منجز شود تا او به تکالیف الهی عمل کند و جامعهٔ مسلمین را براساس مبانی و احکام فقهی جهت رشد و تعالی اسلامی و اجرای احکام آن جهت فراهم کردن زمینه‌های ظهور آخرین منجی بشریت با بهترین تصمیم‌گیری‌ها رهبری کند.

منابع

فارسی

- جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). ولایت فقیه و ولایت فقاهت و عدالت. قم: اسراء.
- جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). معرفت شناسی در قرآن. قم: مرکز نشر رجاء.
- جوان آراسته، حسین. (بی تا). درسنامه علوم قرآنی. قم: بوستان کتاب.
- حمیدی، محمد علی و احمدیان‌زاده، کبری. (۱۴۰۳). مقاله ولایت فقیه و جایگاه آن در جامعه. اولین همایش ملی علوم انسانی با رویکرد نوین. گیلان. آستارا
- داوری‌پناه، سید مرضیه؛ رزمی، سید محسن و کاظمی، محمدرضا. (۱۳۹۹). گستره ولایت فقیه در اندیشه فقهای شیعی. مطالعه موردی شیخ طوسی. مجله تاریخ پزشکی. تهران.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). ترجمه و تحقیق معجم مفردات الفاظ القرآن، مترجم: سیدغلامرضا خسروی حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۶). فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر.
- فتح الهی فر، محمد. (۱۴۰۳). تبیین فقهی ادله نفی ولایت مستقل فقیهان از حکومت اسلامی. مجله تهذیب الاحکام عن موالی الامام الرضا(ع). سال سوم. شماره ۷.
- کربلایی، علی. (۱۳۸۰). پیشینه ولایت فقیه، نشریه فقه، شماره ۲۸ و ۲۹.
- لطیفی، رحیم. (۱۳۸۷). ولایت، مهم‌ترین شاخصه امام. نشریه مشرق موعود. ش ۷.
- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. (۱۳۸۹). فرهنگ‌نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۱). ولایت فقیه، مکاتبه و اندیشه، ش ۱۳.
- یعقوبی، احمد. (۱۳۷۵). تاریخ یعقوبی. لبنان: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

عربی

- ابن شعبه حرانی، ابو محمد حسن بن علی. (۱۴۰۴). تحف العقول عن آل الرسول (ص). قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ابن قدامه، محمد بن احمد. (۱۳۸۸). المغنی. بی‌جا: مکتبه القاوه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صار.
- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۹). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- انصاری، شیخ مرتضی. (بی تا). کتاب المکاسب. قم: تراث الشیخ الاعظم.
- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۵). القضاء و الشهاده، قم: تراث الشیخ الاعظم.
- بحرالعلوم، سید محمد. (۱۴۰۳). بلغه الفقیه. تهران: مکتبه الصادق.
- جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۲۵). شرح المواقف. قم: الشریف الرضی.
- حر عاملی، شیخ محمد بن حسن. (بی تا). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. تهران: اسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی). (۱۴۰۷). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: موسسه النشر الاسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی). (۱۴۱۲). القواعد الجلیه. قم: به کوشش فارس حسون.

- سبحانی، جعفر. (بی تا). الاهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل. قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامیه.
- سبزواری، عبدالاعلی. (۱۴۱۳). مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم: موسسه المنار.
- سیستانی، سید علی. (۱۴۱۴). قاعده لا ضرر و لا ضرار. قم: مکتبه آیت الله العظمی السید السیستانی.
- شهید ثانی، (بی تا). شرح لمعه، ترجمه علی شیروانی و محمد مسعود عباسی. قم: موسسه انتشارات دارالعلم.
- شهیدی تبریزی، میرزا فتاح. (بی تا). هدایه الطالب الی اسرار المکاسب. قم: دارالکتاب.
- شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی. (بی تا). کمال الدین و تمام النعمه. تهران: اسلامیه.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۳۸۲). تلخیص الشافی. قم: انتشارات محبین.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۳۸۷). تهذیب الاحکام. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۴۱۷). العده فی اصول الفقه. قم: تیزهوش.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۳۸۷). المبسوط. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳). المقنعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله علیه.
- صدر، سید محمد باقر. (۱۳۹۵). المعالم الجدیده للاصول. تهران: مکتبه النجاش.
- صدر، سید محمد باقر. (۱۴۰۶). دروس فی علم الاصول. بیروت: دار الكتاب اللبنانی.
- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۲). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: منشورات اسماعیلیان.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (بی تا). مفاتیح الشرائع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. (۱۳۸۸). کشف الغطاء. قم: موسسه بوستان کتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محقق حلی، شیخ نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۹). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. تهران: استقلال.
- منتظری، حسینعلی. (۱۴۰۹). دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. قم: نشر تفکر.
- موسوی خمینی. سید روح الله. (۱۴۱۰). کتاب البیع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۷). مصباح الفقاهه. قم: داوری.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). مبانی تکمله المنهاج. نجف اشرف: مطبعه الآداب.
- نجفی جواهری، شیخ محمد حسن. (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد. (۱۴۰۸). عوائد الايام. قم: منشورات مکتبه بصیرتی.